

متن سخنرانی استاد حاجی محمد محقق در سمینار فرهنگی - سیاسی پنجاهمین سالگرد شهادت علامه سید اسماعیل بلخی (ع)



می‌کرد و هم آقای سید انور شاه واعظ و بعضی از واعظ دیگر. معمولاً
عالمی که آخر سخنرانی می‌کرد، آقای بلخی بود.

آقای سید انور شاه واعظ هم عالم معروف و واعظی بود که بحر
بنیاد اند مواج بود؛ تمام مصیبت‌هایی که مربوط به حضرت علی بود را گفت
و مردم را گریاند و چند واعظ دیگر هم سخنرانی کردند. مردم فکر
می‌کردند که برای آقای بلخی چیزی باقی نمانده است؛ اما وقتی که
سخنرانی آقای بلخی تمام شد، از مراسم دفن و آمدن قنبر و دلدل و
این‌ها سخنرانی کرد. چنان مجلس گرفت و [مجلس را] گرم ساخت
که غوغا برپا شد؛ لذا من هم از یک گوشه‌های دیگر شروع می‌کنم.
علامه شهید سید اسماعیل بلخی ویژگی‌های خودش را داشت.
بدون شک، او از سلسله علمای بی‌نظیر افغانستان بود. او مانند سید
جمال، مانند حکیم سنایی غزنوی، مانند مولانا جلال‌الدین محمد
بلخی، مانند سایر علمایی که در تاریخ افغانستان گذشته است، از

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والسلام علی رسول الله و علی آله و صحبه و من و اه
حضار گرامی!

جناب معاون صاحب دوم ریاست جمهوری، استاد دانش‌پسندان
مسلمیار صاحب، رئیس مجلس سنا! حضرت آیت‌الله واعظزاده،
اعضای کابینه حاضر در این محفل و همه شخصیت‌های علمی و
سیاسی، سفیر کشور دوست تاجیکستان، شاهزاده مصطفی ظاهر و
همه عزیزانی که این جا هستید!

السلام و علیکم و رحمت الله!

همان طوری که استاد دانش گفتند، ما هم یک عمری را در مکتب
شهید بلخی روزگار سپری کردیم. از چال‌های او کم‌کم بلد هستیم.
می‌گویند یک وقتی یک مجلسی بود به مناسبت شهادت مولای
مقیان علی ابن ابی طالب (ع) که در آن جا هم آقای بلخی سخنرانی



**علامه بلخی به علوم
و فنون معاصر خود
دسترسی داشت و به
پیشرفته‌ترین اندیشه‌های
آن روز مسلط بود. ایشان
در مورد تحول موجودات
سماوی به حرکت کره‌ها،
به حرکت شمس و به
چیزهایی معتقد بود که
امروزه مردم تازه به آن
دسترسی پیدا می‌کنند؛ بناءً
بلخی در عین حالی که یک
مبارز سیاسی بود، به علوم
و اندیشه‌های امروزی هم
باور داشت.**

استاد دانش در این‌جا حاضر هستیم که پنجاهمین سال یاد شهادت‌ش را گرامی بداریم. به حق گفته بود که نابعه کسی است که پنجاه سال پیش از وقت خود به دنیا بیاید. امروز ما پنجاه سال بعد از شهادت بلخی این‌جا هستیم و تمام حرف‌های علامه بلخی در همین زمان و عصر قابل تفسیر و قابل تطبیق است. او وقتی که از نظام موجود خود، از شیوه زندگی و شیوه حکومتداری آن زمان انتقاد می‌کرد، حالا هم ما چندان از او عبور نکرده‌ایم. حرفی که پنجاه سال پیش گفته است، می‌توانیم همین حالا بگوییم:

حاجتی نیست به پرسش که چه نام است این‌جا
جهل را مسند و بر فقر مقام است این‌جا
علم و فضل و هنر و سعی و تفکر ممنوع
آنچه در شرع حلال است حرام است این‌جا
ریش زاهد قلم منشی و فرم افسر
حلقه حزب جوانان همه دام است این‌جا
و در جای دیگر همین شعر می‌گوید که:
بس که از صحنه بوستان طبیعت دوریم
پخته شد میوه هر کشور و خام است این‌جا
سیر ادوار بسی طی شد و دور گیتی
همه‌جا پرتو صبح آمد و شام است این‌جا

همین حالا هرچه را که بگوی، می‌گویند که زمانش نرسیده است. اگر بگوی که تمرکزگرایی فسادآور است؛ از تمرکز برویم به طرف دیسترنالیز، اختیارات را تقسیم کنیم و کمی اختیارات را به ولایات بدهیم تا هم حکومتداری بهتر شود، هم فساد کم شود و هم دیگران در ساخت و ساز مملکت شریک شوند، گفته می‌شود که زمانش نیست؛ کار خیلی خوب است؛ اما در افغانستان خیلی زود است. اگر بگوی که بیاید سیستم انتخابات را به سوی ام، دی، آر ببریم مانند سایر ملل جهان که در آن احزاب سیاسی رقابت می‌کنند، می‌گویند که خوب سیستم است؛ اما زمانش نرسیده است. می‌بینید که تمام حرف‌های شهید بلخی و همان انتقادهایی که ایشان آن روز می‌کرد، امروز همان انتقادهای موجود است. پس بلخی در حقیقت پنجاه سال پیش حرفی را مطرح می‌کند که امروز قابل تطبیق است. او در عین حالی که تمام تحصیلش در سن پانزده شانزده سالگی و یا هم چیزی بالاتر از آن ختم شده باشد؛ اما به تمام اندیشه‌های آن روز و دانشمندان آن دسترسی داشت. او وقتی که پس از آزادی از زندان در سفری به مشهد مقدس داشت و در مسجد گوهرشاد سخنرانی کرد- سخنرانی یک ساعت و پانزده دقیقه‌ای و بدون آمادگی قبلی- در آن سخنرانی اصولی را مطرح کرد که امروزه بسیاری از علما به آن دسترسی ندارند و یا از آن آگاهی نیافته‌اند. مسئله «تحول پایه اساسی تکامل» یک اصل از اصولی است که در آن زمان در میان دانشمندان بسیار خیره مطرح بود و او آن را در قالب سخنرانی مطرح می‌کند. تا

بسیاری از علوم و فنون اسلامی بهره‌مند بود. با ویژگی خاصی که او یک سیاست‌مدار و اندیشمند دموکراسی‌خواه هم بود. او از همه ویژگی‌های دیگران هم برخوردار بود؛ عالم بود، فیلسوف بود، مانند مولانا جلال‌الدین محمد بلخی اهل عرفان بود و مانند سنایی غزنوی حکیم و فیلسوف بود. در عین حالی که از ویژگی‌های آن‌ها برخوردار بود، گاهی هم از اندیشه‌های آنان سخن می‌گفت. در یکی از سخنرانی‌هایش آن‌جایی که از پیرایه‌بندی به اسلام و از خرافاتی که دامن اسلام را گرفته است، انتقاد می‌کند، از مفکوره حکیم سنایی غزنوی یاد می‌کند و می‌گوید که سال‌های قبل، همشهری قدیمی ام، حکیم سنایی غزنوی، بر روی قبر پیامبر اسلام صدا زد یا رسول‌الله! این اسلامی را که تو برای ما میراث گذاشتی، آنقدر به او پیرایه بستند که اگر بیایی، شاید نشناسی.

بس که بیستند بر او برگ و ساز
گر که بیایی، شناسی اش باز
در عین حالی که او یک مبارز ضد استعماری مثل علامه سید جمال‌الدین افغانی بود، که بدون شک افکارش متأثر از افکار او در مبارزات ضد استعماری بود، یک دموکراسی‌خواه معاصر بود که اندیشه خود را در قالب این شعر بیان نمود:

نور جمهوریت ای مقصود شرق
ای یگانه طالع مسعود شرق
در عین حال، ایشان یک نابعه بی‌نظیر بود. ما امسال به همت

خود آورد و در یک تشبیه خیلی مناسب آورده است که می‌گوید:
با حقارت سوی کس از دیده خودبین مبین
ذره هم در کشورش منظومه خورشید داشت
علامه بلخی به علوم و فنون معاصر خود دسترسی داشت و به پیشرفته‌ترین اندیشه‌های آن روز مسلط بود. ایشان در مورد تحول موجودات سماوی به حرکت کره‌ها، به حرکت شمس و به چیزهایی معتقد بود که امروزه مردم تازه به آن دسترسی پیدا می‌کنند؛ بناءً بلخی در عین حالی که یک مبارز سیاسی بود، به علوم و اندیشه‌های امروزی هم باور داشت.

مسئله دیگر هم که باید به آن اذعان کنیم، این است که اندیشه‌های بلخی نسل جهاد افغانستان را در طول چهل سال همیشه همراه و راهنما بوده است. همان‌طوری که جناب استاد دانش گفت، احزاب و جریان‌ها هرکدام به آثار و اندیشه‌های بلخی کم و بیش تأکید می‌کردند؛ مخصوصاً جریان سازمان نصر خیلی دنبال احیای اندیشه شهید بلخی و نشر آثارش بود و تا پایان دوره سازمان نصر دنبال این مسئله بود. گرچه در اواخر یک‌سری سوءتفاهم‌ها شد که گویا این جریان از بلخی به‌عنوان یک وسیله برای حزب و سازمان خود استفاده می‌کند که این اتهام یک کمی جدی شد و در بین حلقاتی مطرح شد که در اواخر کمی خود را کنار کشیدند و در دوران حزب وحدت بازم کم و بیش سالگرد بلخی را گرفتند و آثارش را نشر کردند. علامه بلخی نه‌تنها در میان مجاهدین افغانستان اثرگذار بود؛ بلکه افکار ایشان به حدی بلند بود که در عین حالی که مسائل قوم و زبان را عبور کرده بود، به تمام مذاهب اسلامی به یک دید مثبت می‌نگریست تا آن جایی که می‌گوید:

به‌زعم شیخ اگر وحدتی پدید آریم
متاع شیعه و سنی کساد می‌نگرم

یعنی اگر به این تعصبات پشت پا بزنیم و بعضی اندیشه‌های منحط را کنار بگذاریم، دیگر متاع نزاع شیعه و سنی خریدار ندارد. همگی یک پیکر واحدند و همگی شاخه‌های تنومندی از یک درخت اند بزرگی به نام اسلام‌اند؛ از یک درخت تناور و ثمربخشی به نام اسلام. یا آقای بلخی در جای دیگر هم در شعر خودش می‌گوید که:

عزم من در قالب مذهب ننگجد ای رفیق
مذهب پاک صراط‌المستقیم آیین من

در عین حالی که به این اندیشه‌های بلند رسیده بود، یک آدم فراکشوری هم بود؛ یک آدم فرامنطقه‌ای هم بود. همان‌گونه که تحصیلات خود را در داخل افغانستان داشت، در بیرون از افغانستان هم یک شخصیت بین‌المللی بود. بعد از آزادی از زندان وقتی به سفر مشهد مقدس و کربلای معلا رفت، در ایران و عراق موجی از افکار بلخی در میان نسل جوان و طلاب و حوزات علمیه نشر شد.

تحول نکنی، تکامل ممکن نیست؛ تحول در عرصه اجتماع، تحول در عرصه موجودات، تحول در عرصه ماهی‌ها و دریاها، تحول در عرصه طبیعت، همه چیز را مایه تکامل می‌داند. آن‌جا که می‌گوید:

قرن‌ها باید که تا یک عده سنگ در زیر خاک
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
ماه‌ها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش
زاهدی را خرقة گردد یا شهیدی را کفن
عمرها باید که تا یک مجتهد آید پدید
مجلسی از اصفهان یا مرتضی فخر زمین

یعنی ایشان تحول را در تمام عرصه‌ها باور دارد و در قالب سخنرانی‌اش می‌آورد و این را پایه اساسی تکامل می‌داند. صحبت‌ها و اندیشه‌هایی که او در آن زمان می‌گوید، دسترسی به آن اندیشه معاصرش است. مسئله شکسته‌شدن اتم و مسئله شکسته‌شدن نقطه که تا هنوز هم شاید در بسیاری از حوزه‌های علمی به آنان دسترسی



نداشته باشند یا قبولش نداشته باشند؛ اما در آن زمان بلخی او را در شعرش آورده است.

و یا هم در جایی که می‌گوید:

با حقارت سوی کس از دیده خودبین مبین
ذره هم در کشورش منظومه خورشید داشت

آن زمان رسم همین بود که می‌گفتند: نقطه یا همان کوچک‌ترین ذره‌ای که هست، قابل شکافتن نیست؛ بسیط است؛ اما علامه بلخی در آن زمان به شکسته‌شدن نقطه باور کرده بود و این مسئله را در شعر



سخنرانی معروفش در مسجد گوهرشاد- همان‌گونه که یاد کردم- برای همگی یک درس بود. در سخنرانی ایشان- در همان مجلس یا مجلس دیگر- آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی که نویسندهٔ چیره‌دست آن زمان بود، اشتراک داشته است. وی به حدی تحت تأثیر سخنرانی آقای بلخی قرار گرفت که تا هنوز هم آقای ناصر مکارم شیرازی برای علامه شهید اسماعیل بلخی مراسم سالیاد می‌گیرد.

در سفری که به عراق داشت، رئیس حوزهٔ علمیه و مرجع تقلید جهان اسلام آن زمان آیت‌الله سید محسن حکیم بود. قبل از سفر بلخی به او رسانده بودند که بلخی آدمی است که زیاد به دین معتقد نیست؛ یک آدم بابی است که بروتهای خود را بسیار دراز می‌گذارد و بسیاری وقت‌ها ناخن‌های خود را نمی‌گیرد. به حدی سعایت شده بود که آیت‌الله حکیم نمی‌خواست آقای بلخی را ببیند. بلخی بعد از دورهٔ زندان و در سفری که به شمال و زادگاهش داشت، بروتهای خود را به همان حالتی که از زندان رها شده بود، گذاشته بود. این کار او یک مسئلهٔ سیاسی بود که برای مردم بفهماند که من چهارده سال و هفت ماه برای شما این‌گونه این روز را متحمل شده و دیده‌ام؛ برای آزادی، برای عدالت و برای برابری من این مشکلات را دیده‌ام.

ما که از نسل و دورهٔ بعد هستیم، شهید بلخی را کم‌تر دیدیم. یک وقت به زادگاه ما چارکنت آمده بود. در آن زمان من بچهٔ ده دوازده ساله بودم. کنار سرک بودم که گفتند آقای بلخی آمده آقای بلخی آمده. آقای بلخی- چه پیش از زندان و چه بعد از زندان- معمولاً در فصل تابستان در قریهٔ ما (سفیدچشمه) می‌آمد. در آن‌جا قشلاقی هست که آن را «سربند» می‌گویند و در آن‌جا یک حوض وجود دارد که از شخصی است به نام سید احمدشاه قریه‌دار. شهید بلخی وقتی آن‌جا می‌آمد، تمام مردم از قریه‌ها و قشلاق‌ها دور او جمع می‌شدند و به سخنرانی‌ها و وعظ‌های وی گوش می‌دادند؛ چون همه او را دوست داشتند.

می‌خواهم خاطره‌ای را یادآوری کنم که نشانگر استعداد فوق‌العادهٔ آقای بلخی است. پیش از زندان آقای بلخی با شخصی به نام علی ظفر آشنا می‌شود. وقتی بلخی زندانی می‌شود، علی ظفر بنا بر دلایلی چشمانش را دانه می‌زند و نابینا می‌شود. بلخی وقتی از زندان آزاد می‌شود، مردم به‌خاطر استقبال زیاد در خانهٔ او می‌روند که یکی از این‌ها علی ظفر بوده است. وقتی بلخی ایشان را می‌بیند، می‌پرسد: «بچیم علی ظفر هستی؟ علی ظفر می‌گوید بلی. بلخی می‌گوید: «بچیم علی ظفر زندان را من کشیدم تو کور شدی.» یعنی نشان می‌دهد که ایشان سرشار از استعداد و باریک‌بینی است که تشخیص داد علی ظفر چشمانش را از دست داده است.

[در نزد آیت‌الله حکیم] شیطنت کرده بودند که آقای بلخی بروتهای خود را نمی‌تراشد و مخالف اسلام است؛ [بنابراین،

آیت‌الله حکیم نمی‌خواهد که با ایشان ملاقات داشته باشد.] تا این‌که بالاخره با واسطه و هر شکلی که می‌شود، آقای حکیم ایشان را به نزد خود راه می‌دهند. خودش قصه کرده است که من از زبان استاد مزاری می‌گویم. استاد مزاری عاشق شهید بلخی بود. من وقتی اولین بار با استاد مزاری آشنا شدم، در مدرسه بودم. ایشان تازه از عسکری آمده بود. آن زمان شیخ عبدالعلی می‌گفتند. گفتند شیخ عبدالعلی آمده است؛ پسر حاجی خداداد مرحوم. گفتند ایشان را مهمان کنیم. من که بچهٔ حاجی بودم، توان آن را داشتم که مهمانی ترتیب دهم. استاد مزاری چهار ساعت تمام در مورد اندیشه و شخصیت شهید بلخی سخنرانی کرد که ما طلبه‌ها حیران مانده بودیم.

استاد مزاری روایت می‌کرد که وقتی بلخی با وسیله و واسطه‌هایی نزد سید محسن حکیم راه پیدا می‌کند، در اولین برخورد می‌بیند که پیشانی حکیم عبوس و گرفته است. این وضعیت، شهید بلخی را وامی‌دارد تا در مورد اسلام، اندیشه و مبارزاتی که انجام داده و این‌که چگونه مبارزه کرده و چرا به زندان رفته، همه را با آیت‌الله حکیم در میان بگذارد. بلخی تشریح می‌کند که برای مشارکت ملی در ساختار نظام، در چوکات عدالت، در چوکات قانون اساسی و در چوکات جمهوریت مبارزه کردم. برای آزادی مذهب و برای آزادی عقیده مبارزه کردم. وقتی ایشان از نحوه و هدف مبارزاتی‌شان سخن می‌گوید و اشاره می‌کند که در افغانستان دو مذهب بزرگ سنی و شیعه پیروان زیادی دارند؛ اما پیروان مذهب شیعه در تقیه زندگی می‌کنند؛ وقتی شیعه‌ها وضو می‌گیرند، پای‌شان را مسح می‌کنند و سنی‌ها کل

یادنامه علامه شهید سید اسماعیل بلخی
(سمینار پنجاهمین سالیاد علامه شهید سید اسماعیل بلخی)



پایش می اندازد، سرش برهنه می ماند. کمی علف را جمع کرد و بالای پاهایش انداخت و خبر نداشت که عاتکه و حضرت فاطمه زهرا هر دو یکجا بر سر جنازه حمزه می آیند. دید که عاتکه افتان و خیزان به طرف جنازه حمزه آمد، رفتند گفتند عمه! حمزه سیدالشهدا زنده نیست و شهید است؛ اما زیاد جزع و فزع نکن که ما دشمن داریم؛ ما حریف داریم و آن‌ها خوشحال می شوند. می گویند وقتی که قبر را می کنند، رویش را به طرف زهرا کرد و گفت دختر! با خود دستمال داری؟ یک تکه ای را آورد، یک مشت خاک از خاک شهید را برداشت به درون دستمال و به دخترش فاطمه زهرا داد. گفت زهرا جان این خاک برای سجده بهترین خاک است.

وقتی که سخنرانی می کند و می گوید جلال الدین سیوطی، نویسنده کتاب «فضائل کبری» [الخصائص الکبری]، کسی که می گوید شیعه بت را سجده می کند، بت نیست، خاک شهید است، خاک حسین است. گفت روزی بود که شیعه‌ها به مهر سجده نمی توانستند. روزی مرا از زندان رها کرد که شاه قانون اساسی را توشیح کرد و آزادی مذهب به میان آمد؛ امروز بیرق جعفری بالا است و مردم همه جا به مهر سجده می کنند. من برای آزادی مذهب، آزادی بیان و برای برابری برای همه افغان‌ها مبارزه کرده‌ام. می گویند که در پایان به اندازه‌ای [آیت الله حکیم] شیفته [شهید بلخی] شده بود که مرحوم سید محسن حکیم، مرجع جهان اسلام، در جایی که نشسته بود، کمی پیش تر آمد و وقتی که [شهید بلخی] رخصت می شد، وی عباي خود را گرفت بر سر شانه وی انداخت. شهید بلخی یک شخصیت بین‌المللی، مبارز اسلامی و اندیشمند عاشورایی در منطقه و جهان بود. خدایش رحمت کند و خداوند ما را همیشه از اندیشه پاک و زلال علامه شهید سید اسماعیل بلخی بهره‌مند گرداند.
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

پای شان را می شویند. در آن زمان شیعه‌ها وقتی که وضو می گرفتند، بعد از مسح پاها دوباره پاهای شان را داخل آب می کردند که سنی‌ها فکر کنند که آنان پاهای شان را شسته‌اند.

در مورد موضوع سجده کردن به مهر، مهر خاک کربلا و تربت امام حسین (ع) است؛ بنابراین، آقای بلخی که پیرو مذهب جعفری بود، طبعاً به این مسئله عقیده داشت. وقتی که سخنرانی می کند و می گوید روزی که پیامبر خدا در کوه احد سر جسد حمزه سید الشهداء رسید، دید که پیکر تنومند حمزه به گونه‌ای است که وقتی عباي خود را بر سرش می اندازد، پایش برهنه می ماند و وقتی که بر

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

استاد مزاری روایت می کرد که وقتی بلخی با وسیله و واسطه‌هایی نزد سید محسن حکیم راه پیدا می کند، در اولین برخورد می بیند که پیشانی حکیم عبوس و گرفته است. این وضعیت، شهید بلخی را وامی دارد تا در مورد اسلام، اندیشه و مبارزاتی که انجام داده و این که چگونه مبارزه کرده و چرا به زندان رفته، همه را با آیت الله حکیم در میان بگذارد. بلخی تشریح می کند که برای مشارکت ملی در ساختار نظام، در چوکات عدالت، در چوکات قانون اساسی و در چوکات جمهوریت مبارزه کردم.

